در تاریخ ۳۱ خرداد ۱۳۹۵
قاعده الميسور

جلسه 12

بسم الله الرّحمن الرّحيم
الحمدلله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

محل اشکال در روایات (بحث سندی)

بحث رسید به این روایات که در قاعده میسور مطرح است، عرض کردیم این روایات در کتب اصلی حدیثی ما ذکر نشده، روایت اولی را صاحب مجمع البیان در ذیل آیه 101 از سوره مائده بیان کرده و صاحب عوالی اللئالی هم هر سه روایت را در عوالی اللئالی ذکر کرده به صورت مرسل، لذا بحث واقع شده در اینکه این روایات از جهت سند مشکل دارد و این اشکال را چطور باید حل کرد؟ مرحوم نراقی در عوائد که این کتاب عوائد الایام متضمن شاید حدود 70 قاعده‌ی فقهی، اصولی، رجالی است و بسیار کتاب خوبی است اگر بشود یک دور آقایان این کتاب را مباحثه کنند بسیار کتاب پرمطلبی است. مرحوم نراقی آنجا می‌فرماید «لا شك في عدم اعتبار تلك الأخبار من حيث السند، و لا من حيث وجودها في أصل معتبر». می‌فرمایند این روایات از حیث سند مشکل دارد منتهی بحث واقع شده در اینکه آیا آن شهرتی که جابر ضعف سند هست در اینجا می‌تواند مشکل را حل کند یا نه؟

کلام مرحوم بهبهانی

از وحید بهبهانی در کتاب الفوائد الجدیده‌اش اینطور گفته «يذكرها الفقهاء» یعنی این روایات را «في كتبهم الاستدلاليّة على وجه القبول و عدم الطّعن في السّند أصلا». وحید می‌گوید این روایات را فقها در کتب استدلالی تلقی به قبول کردند و طعنی در سند وارد نکرده‌اند علاوه بر اینکه تلقی به قبول شده و مع ذلک «و مشهورة في ألسن جميع المسلمين»، این اختصاص به علمای امامیه هم ندارد در السنه‌ی همه‌ی مسلمین این روایات رایج است، «يذكرونها و يتمسّكون بها في محاوراتهم و معاملاتهم من غير نكير»، این روایات را هم فقها عمل کردند و هم مشهور بین فقهاست، روی این مبنا که ما بگوئیم شهرت جابر ضعف سند است می‌خواهند مشکل سندی این روایات را روی این مبنا و از این طریق حل کنند[1].

کلام مرحوم شیخ انصاری

مرحوم شیخ انصاری(اعلی الله مقامه الشریف) هم در رسائل می‌فرماید «و ضعف أسنادها مجبور باشتهار التمسّك بها بين الأصحاب». مرحوم شیخ هم این مبنا را دارد که اگر یک روایتی را اصحاب عمل کردند این جابر ضعف سند است[2]. پس هم مرحوم وحید بهبهانی و هم مرحوم شیخ اعظم انصاری از این راه مسئله را حل کردند. دیگران هم که بعد از شیخ آمدند بعضی‌ها همین را تبعیت کردند.

کلام مرحوم نراقی (اشکال در شهرت متنیه)

مرحوم نراقی خودش این را اشکال می‌کند و می‌فرماید مراد از این شهرت چیست؟ آیا شهرت متنیه است یا مدلولیه؟ شهرت متنیه یعنی متن این روایت در کلمات فقها به همین صورت مشهور باشد، ایشان می‌فرماید ما قبول داریم متن این روایت «إذا أمرتکم بشیءٍ فأتوا منه ما استطعتم» یا «المیسور لا یترک بالمعسور»، این مشهور هست ولی در السنه‌ی متأخرین است، در السنه‌ی قدما باید شهرت باشد تا جابر ضعف سند باشد، می‌فرمایند اولاً این در السنه‌ی متأخرین است و ثانیاً می‌گویند در السنه‌ی متأخرین هم اینطور بوده که یک عده‌ای آمده‌اند از یک نقلی گرفته‌اند. اینطور نبوده که در السنه‌ی متأخرین هر کدام بالاستقلال این روایت را مطرح کنند، یک نفر این روایت ضعیف السند را نقل کرده و صد نفر دیگر بعد از او آمدند در مقام احتجاج یا رد احتجاج این روایت را در کتابشان آوردند. اگر فرض کنید لااقل ده نفر از متأخرین هر کدام بالاستقلال این روایت را در کتابشان نقل کنند، اینجا شهرت بین المتأخرین حاصل می‌شود، اما اگر بگوئیم همه‌ی اینها آمدند از این کتاب گرفتند، این شهرت حاصل نمی‌شود. لذا مرحوم نراقی می‌گوید اگر یک نفر یک حدیث ضعیفی را نقل کند بعد جمیع بیایند از او نقل کنند «لا یحصل له الشهرة المتنیة الجابرة» و می‌گوید که این سه تا روایت از این قبیل است، می‌فرماید یک عده‌ای از اصولیین متأخرین اگر یادتان هم باشد در معالم و ... و در کتاب‌های اصولی قدیم البته و نه در جدید، در اینکه امر ظهور در استحباب دارد به همین روایت تمسک می‌کنند، «إذا أمرتکم بشیء فأتوا منه ما استطعتم» به این روایت استدلال می‌کنند بر اینکه صیغه‌ی امر ظهور در استحباب دارد و ایشان می‌فرماید دیگران هم آمدند به تبع اینها این روایت را در کتبشان ذکر کردند و بعد می‌فرماید اگر مراد شهرت متنی باشد که اشکالش این است و اگر شهرت مضمونی مراد است که ایشان از شهرت مضمونیّه تعبیر به شهرت مدلولی می‌کند[3].

کلام مرحوم نراقی (اشکال در شهرت مدلولی یا مضمونی)

اگر شهرت مضمونی مراد است که می‌فرماید اشکالش این است که ما اصلاً شهرت مضمونی را قبول نداریم برای اینکه فقها در موارد کمی به این روایت تمسک کردند، می‌فرماید «فهي ممنوعة و إن کان الفتوی في بعض جزئیات مدلولها مشهورة». در بعضی از جزئیات فتوای مشهور وجود دارد، مثلاً فرض کنید در باب صلاة، اما اینکه بگوئیم در ابواب متعدد مضمون این روایت را عمل کردند این نیست، می‌فرمایند لذا شهرت متنیه هم وجود ندارد. شهرت متنی که بگوئیم متن این روایت در کتب فقها آمده اشکالش این است که می‌فرمایند چنین چیزی نیست، این در السنه‌ی متأخرین است و در السنه‌ی متأخرین هم جمیع آمدند از یک نفر گرفتند، اگر شهرت مدلولی هست صغرویاً باطل است، چنین شهرتی در کلمات فقها در فتاوای فقها نیست.

در ادامه بعد از اینکه این دو مورد را ذکر می‌کنند می‌فرمایند بالأخره ما نمی‌توانیم حجیت این روایات را قبول کنیم «فالظاهر عدم حجیة تلك الأخبار، و عدم صلاحیتها لإثبات الأحکام المخالفة للأصل» این روایات احکام مخالفه‌ی با اصل را نمی‌تواند اثبات کند، اصل این است که مولا یک مرکبی را واجب کرده. حالا مأمور و مکلف یک جزء یا چند جزء از این مرکب را قدرت انجامش را ندارد می‌خواهیم بگوئیم بقیه‌اش واجب است، برای مشروعیت بقیه این خلاف اصل است[4].

استدراک در کلام مرحوم نراقی

در آخر می‌فرماید مگر یک راه دیگری را طی کنیم؛ می‌گویند بیائیم در این عبارت معروف که می‌گویند الشهرة جابرةٌ لضعف السند ما شهرت محکیّه را کافی بدانیم. شهرت محکیه یعنی همین که یک نفر ولو از متأخرین نسبت بدهد به مشهور از متقدمین، همین برای ما کافی باشد و بعد ایشان می‌فرمایند اتفاقاً مبنای خود ما همین است که ما شهرت محکیّه را در جبر ضعف سند کافی می‌دانیم، «إلّا أن یکتفی في انجبار الخبر الضعیف بالشهرة المحکیة أیضا، کما هو المحتمل، بل الأظهر.فإنه یمکن القول بحجیة تلك الأخبار، حیث إنه نسب بعضهم القول بوجوب الإتیان بما یتمکن منه من الأجزاء إلی الأکثر.» دیگر کاری به متن روایت

نداشته باشید، کاری به مضمون روایت نداشته باشیم که بگوئیم در کتب قدما اصلاً مطرح نشده و بگوئیم همین که یک نفر ولو از متأخرین نسبت داد به شهرت بین المتقدمین همین برای جبران ضعف سند کافی باشد، این فرمایش مرحوم نراقی.

کلام مرحوم امام

امام(رضوان الله تعالی علیه) در این کتاب انوار الهدایةشان در جلد دوم صفحه 386 می‌فرماید سند این روایات درست نیست و ما نمی‌توانیم بگوئیم چون متأخرین استناد به این روایات کردند ضعف سند برطرف می‌شود و می‌فرماید «عدم جبرها باستناد المتأخّرین علیها مع عدم ذکرها في کلام المتقدّمین علی ما ذُکر». می‌فرمایند من خودم تتبع نکردم اما نقل شده که این روایات در کلمات متقدمین نیست[5].

پس تا اینجا برخی مثل وحید بهبهانی و مرحوم شیخ اعظم انصاری جبران ضعف سند را قبول دارند و برخی هم مثل مرحوم نراقی و مرحوم امام جبران ضعف سند را قبول ندارند.

اشکالات حضرت استاد به کلام مرحوم نراقی و مرحوم امام

اینجا اولین تعلیقه‌ای که بر فرمایش مرحوم نراقی داریم این است که چرا ایشان می‌گوید در کتب قدما استدلال نشده؟ ما قبلاً عبارت شیخ مفید در المقنعه را خواندیم که در جایی که کسی قدرت بر خصال کفاره ندارد می گویند «و الکفارة عتق رقبة أو إطعام ستین مسکینا أو صیام شهرین متتابعین» بعد می‌رسد به اینجا که «فإن لم یقدر علی ذلك فلیتصدق بما أطاق». بعد می‌گوید اگر 60 روز نشد 18 روز پشت سر هم، اگر نشد «فلیتصدق بما أطاق أو فلیصم ما استطاع» آنچه که استطاعت دارد انجام بدهد اگر یک روز هم می‌تواند روزه بگیرد، بعد می‌گوید «بذلك جاءت الآثار عن آل محمد». این از شیخ مفید در مقنعه[6].

سید مرتضی هم همین فتوا را دارد. شیخ طوسی در نهایه هم همین را دارد[7]، تا می‌رسیم به محقق؛ محقق در معتبر جلد 2 صفحه 193 می‌گوید «و علیه العلما کافةً»، این کافةً لااقل جمیع علمای قبل از محقق را شامل می‌شود، علمای زمان محقق را که فقط نمی‌خواهد بگوید، این می‌گوید تمام متقدمین بر همین معنا هستند لذا اینکه ما بگوئیم این روایات فقط یک اشتهاری بین المتأخرین دارد و بین المتقدمین ندارد این مطلب درستی نیست[8]. این اشکال به نظر ما قابل حل است و جوابش همین بود که ذکر کردیم.

یک اشکال دیگر هم اینجا مطرح است و آن اینکه آیا این مبنای اصولی، چون در اصول فقه در بحث حجیت خبر واحد می‌گویند اگر یک خبر واحدی ضعیف بود و مشهور بر طبقش فتوا دادند جبران ضعف سند می‌کند، آیا این جبران که ما بخواهیم عمل کنیم باید اینها عمل کردند؟ یا اگر یک حدیث ضعیف السندی فقها و مشهور متقدمین ولو در یک مورد به آن عمل کردند، ما بتوانیم بگوئیم ولو در یک مورد عمل کرده باشند و استناد به آن روایت کرده باشند، عمل یعنی شهرت در صورتی جابر است که استناد به آن روایت کرده باشند، اگر به یک روایتی در یک موردی فقها عمل کردند آیا ما می‌توانیم از این تعدی کنیم در سایر موارد به این روایت عمل کنیم یا اینکه بگوئیم نه، اینکه می‌گویند شهرت جابر ضعف سند است در همان مواردی است که شهرت به آن استناد کردند، در همان مواردی است که مشهور بر طبق آن فتوا دادند. البته این در عبارات آقایان خیلی روشن نیامده، ولی ظاهر همین است که اگر در یک مورد هم آمدند به آن عمل کردند این روایت دیگر دارای اعتبار می‌شود، اینطور نیست که ما بیائیم در هر موردی عمل کرده باشند، دیگر ما اصلاً نیاز به روایت نداریم و خود همان شهرت اگر گفتیم شهرت فتوایی به درد می‌خورد و برای ما حجّیت دارد. لزومی ندارد که در این مبنای اصولی یا رجالی وقتی ما می‌گوئیم الشهرة جابرةٌ لضعف السند بگوئیم در هر موردی که عمل کردند جابرةٌ، ما فقط یک استناد ولو فی موردٍ واحد از مشهور داشته باشیم کافی است، لذا اگر

کسی مثل شیخ انصاری اعلی الله مقامه الشریف بگوید به این روایت فقط در باب صلاة عمل شده، این نمی‌تواند مانع از حجّیت روایت در ابواب دیگر فقه باشد مگر کسی بیاید در این مبنای رجالی بگوید هر جا فقها عمل کردند آنجا ما می‌توانیم طبق آن فتوا بدهیم این هم مطلب دوم در مورد این روایت و این بحث سندی روایت. لذا به نظر ما سند این روایت از راه اینکه شهرت جابر ضعف سند هست به تبع مرحوم وحید بهبهانی و مرحوم شیخ این را قبول داریم.

محل اشکال در روایات (بحث دِلالی) ـ روایت اول ـ

حالا که بحث سندی تمام شد ما باید این سه حدیث را از حیث دِلالی مستقلاً مورد بحث قرار بدهیم؛ مرحوم نراقی می‌گوید همانطوری که حدیث از جهت سند مشکل دارد، از جهت دلالت هم مشکل دارد. اول «إذا امرتکم بشیءٍ فأتوا منه ما استطعتم»، حالا باز ظاهراً قبل از نراقی کسی به این وسعت بحث نکرده باشد. مرحوم نراقی می‌گوید در دلالت این روایت چهار احتمال است. مرحوم محقق اصفهانی در حاشیه‌ی کفایه می‌فرماید در کلمه‌ی شیء سه احتمال وجود دارد، در کلمه من هم سه احتمال وجود دارد، سه ضربدر سه می‌شود نُه. بعد می‌فرماید در کلمه‌ی ما هم دو احتمال دارد که می‌شود 18 تا، روی کلام مرحوم اصفهانی(اعلی الله مقامه الشریف) 18 احتمال در این «إذا امرتکم بشیءٍ فأتوا منه ما استطعتم» وجود دارد. 18 احتمال مرحوم اصفهانی این است که، کلمه «شیء» در «إذا امرتکم بشیءٍ» یا مراد مرکب است که مرکب یعنی آنچه دارای اجزاء است یا مراد عام است کل عالمٍ یا مراد کلی است مثل انسان، فرق بین کلی و عام این است که کلی جنس و فصل دارد و در عام جنس و فصل معنا ندارد، این سه احتمال. یا مرکب است یا عام است یا کلی. «مِن» یا منِ تبعیضیه است یا منِ بیانیه است یا به معنای باء است، این سه احتمال در من. «ما» یا موصوله است یا مصدریه زمانیه[9].

کلام مرحوم نراقی

حالا ما چهار احتمال نراقی که اصلی‌ترین احتمالات هست را ذکر کنیم؛ ابتدا صور را به صورت کلی ذکر کنیم. مرحوم نراقی در عوائد می‌فرماید حالا احتمال اول این است که ما بیائیم «مِن» را تبعیضیه قرار بدهیم و کلمه‌ی منه را مفعول برای فأتوا قرار بدهیم و ما استطعتم را بدل بعض قرار بدهیم، جمله اینطور می‌شود إذا أمرتکم بشیءٍ فأتوا منه یعنی بعضه، ما استطعتم را می‌گوئیم بدل از کلمه‌ی بعض است یعنی مِن را به معنای بعض بیان می‌کنیم اولاً، ما استطعتم را هم بدل از این می‌گیریم ثانیاً، إذا امرتکم بشیءٍ فأتوا بعضه، آن بعض چیست؟ الذی استطعتم ما هم ما موصوله می‌شود، البعث الذی استطعتم این یک احتمال.

احتمال دوم این است که مِن را تبعیضیه بگیریم ولی منه را مفعول برای فأتوا قرار ندهیم در احتمال اول منه را مفعول برای فأتوا قرار دادیم، در احتمال دوم می‌گوئیم مفعول فأتوا ما استطعتم است إذا امرتکم بشیءٍ فأتوا ما استطعتم چون قرار شد مفعول فأتوا باشد، مِن می‌شود حال از ما استطعتم، حال کونه ما استطعتم بعض الشیء حال کونه بعضه این هم احتمال دوم.

احتمال سوم این است که به معنای باء باشد، نراقی می‌گوید فإنه یعنی مِن به معنای باء بیاید من معانی المشهورة و قد ذکره الجوهری و ابن هشام و غیرهما و می‌گوئیم اگر مِن را به معنای باء گرفتیم ماء را هم مصدری زمانی می‌گیریم و بعد می‌شود مثل فاتقوا الله ما استطعتم، فأتوا منه یعنی فأتوا به، امتثال کنید او را مادامت استطاعتکم مادامی که استطاعت دارید این هم احتمال سوم.

احتمال چهارم این است که من بیانیه باشد، خود این احتمال چهارم را می‌فرماید دو تا تصویر دارد، مِن بیانیه بیان برای چی باشد؟ می‌فرماید «إما بیانا للمأتي» فأتوا مأتی‌اش «منه» است، من برای از مأتی است می‌گوید در این آیه 31 سوره کهف «یُحَلَّوْنَ فِیها مِنْ أَساوِرَ» ، این أساور اول منِ بیانیه است، منتهی بیان برای ما یحلّی به است اینها یحلّون فیها من أساور یعنی

زینتها، محلّا می‌شوند به زینتها و در این فرض ما هم ماء مصدریه زمانیه است این یک احتمال که بیان برای معطی است.
احتمال دوم این است که بیان برای موصول است، یعنی فأتوا ما استطعتم منه، یعنی اینجا این بیان مقدم آمده، من بیان برای ماء در ما استطعتم است[10].

این فأتوا ما استطعتم أو کله حالا ببینید همان آدرسی که عرض کردم صفحه 261 به بعد را ملاحظه کنید این یک، هم نهایة الدرایه‌ی مرحوم اصفهانی را ببینید جلد 4 صفحه 386، هم انوار الهدایه امام را ببینید جلد دوم صفحه 386.

وصلّی الله علی محمد و آله الطاهرین

---

[1] الفوائد الحائرية، ص: 438: و الأخبار الثلاثة يذكرها الفقهاء في كتبهم الاستدلاليّة على وجه القبول و عدم الطّعن في السّند أصلا، و نقلت في الغوالي عنهم عليهم السلام و مشهورة في ألسن جميع المسلمين يذكرونها و يتمسّكون بها في محاوراتهم و معاملاتهم من غير نكير، مع جريان الاستصحاب في كثير منها بل جلّها لو لم نقل كلّها.

[2] فرائد الأصول، ج2، ص: 390: و ضعف أسنادها مجبور باشتهار التمسّك بها بين الأصحاب...

[3] عوائد الأيام في بيان قواعد الأحكام، ص: 261 و 262: فقال: إنه ذكرها الفقهاء في كتبهم الاستدلالية على وجه القبول، و عدم الطعن في السند أصلا، و مع ذلك مشهورة في ألسنة جميع المسلمين يذكرونها و يتمسكون بها في محاوراتهم و معاملاتهم من غير نكير، فهي بالعمل مجبورة و بالشهرة معتضدة، فتكون حجة «1».و يرد عليه: أنه إن أريد بانجبارها بالشهرة: الشهرة المتنيّة، فهي ليست مشهورة، إلّا في ألسنة المتأخرين، و هي غير كافية.بل اشتهارها عندهم أيضا ليس إلّا بنقل بعضهم عن بعض في مقام الاحتجاج و ردّه، و هذا ليس من الشهرة الجابرة، فإنه لو ذكر واحد حديثا ضعيفا، ثم ذكره الجميع ناقلا عنه و رادّا للاستدلال به، لا يحصل له الشهرة المتنية الجابرة، و حال تلك الثلاثة من ذلك القبيل، كما ترى أنه استدل نادرا بالأول في مقام إثبات كون الأمر للندب، و ذكره الباقون نقلا منه، فردّوا عليه، و كذلك الثانيان.

[4] عوائد الأيام في بيان قواعد الأحكام، ص: 262: و إن أريد الشهرة المدلولية، فهي ممنوعة و إن كان الفتوى في بعض جزئيات مدلولها مشهورة، و هي غير اشتهار المدلول.فالظاهر عدم حجية تلك الأخبار، و عدم صلاحيتها لإثبات الأحكام المخالفة للأصل،

[5] قاعدة عدم التذكية و الميسور (أنوار الهداية)، ج2، ص: 386: في جريان قاعدة الميسورو أمّا القاعدة، فقد يقال: إنّ وجوب الإتيان بالبقيّة هو مقتضى النبويّ المشهور: (إذا أمرتكم بشيء فأتوا منه ما استطعتم) و العلويّين المشهورين: (الميسور لا يسقط بالمعسور) و (ما لا يدرك كلّه لا يترك كلّه) فلا بدّ من بيان حدود دلالتها مع الغضّ عن ضعف إسنادها، و عدم جبرها باستناد المتأخّرين عليها مع عدم ذكرها في كلام المتقدّمين على ما ذُكر.
[6] المقنعة (للشيخ المفيد)، ص: 345 و 346: باب الكفارة في اعتماد إفطار يوم من شهر رمضانو الكفارة عتق رقبة أو إطعام ستين مسكينا أو صيام شهرين متتابعين أي هذه الثلاثة فعل أجزأ عنه فيها لأن الإنسان مخير بينها.فمن لم يجد العتق و لا الإطعام و لم يقدر على صيام الشهرين على التمام صام ثمانية عشر يوما متتابعات لكل عشر مساكين ثلاثة أيام فإن لم يقدر على ذلك فليتصدق بما أطاق أو فليصم ما استطاع بذلك جاءت الآثار عن آل محمد ص.

[7] النهاية في مجرد الفقه و الفتاوى، ص: 154: و الكفّارة عتق رقبة، أو صيام شهرين متتابعين، أو إطعام ستّين مسكينا، و قضاء ذلك اليوم. أيّ ذلك فعل، فقد أجزأه. فإن لم يتمكّن، فليتصدّق بما تمكّن منه. فإن لم يتمكّن من الصّدقة، صام ثمانية عشر يوما. فإن لم يقدر، صام ما تمكّن منه. فإن لم يستطع، قضا ذلك اليوم، و ليستغفر اللّه تعالى، و ليس عليه شيء.

[8] المعتبر في شرح المختصر، ج2، ص: 193: مسئلة: و الواجب فيه الانحناء قدرا تصل معه كفاه ركبتيه، و لو عجز اقتصر

على الممكن و الا أومأ، هذا قوله في المبسوط و عليه العلماء كافة، أما وجوب الانحناء فلأنه عبارة عن الركوع و قد بينّا وجوبه، و أما التحديد المذكور فهو قول العلماء كافة...

[9] نهاية الدراية في شرح الكفاية، ج4، ص: 386 و 387: لا يخفى عليك أن كلمة (من) إما تبعيضية أو بيانية أو بمعنى الباء. و لفظ (بشيء) إما أن يراد منه المركب أو العام، أو الكلي. و كلمة (ما) في قوله(عليه السلام): (ما استطعتم) إمّا ان يراد منها الموصولة أو المصدرية الزمانية. و لا ريب أنه لا معنى لكون كلمة (من) بيانية، لأن مدخولها الضمير، و لا يمكن أن يكون بيانا لشيء، كيف و هو مبهم، و كونها بمعنى الباء غير متعين، لأن الاتيان يتعدى بنفسه تارة و بالباء أخرى. فمن الأول قوله تعالى: وَ اللَّاتِي يَأْتِينَ الْفاحِشَةَ و قوله تعالى: وَ لا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا و من الثاني قوله تعالى: يَأْتِينَ بِفاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ*. و لفظ الشيء لا يكنى به عن المتعدد بل عن الواحد، و إنما يكنى عن المتعدد بأشياء، فيدور الأمر بين الكلي الذي له وحدة جنسية أو نوعية أو صنفية، أو المركب الذي له وحدة اعتبارية، و حيث إن التبعيض لا يلائم الكلي، إذ الفرد ليس بعض الكلي بل مصداقه، فلا محالة يراد منه المركب الذي له أجزاء. كما أن كلمة (ما) ظاهرة في الموصول، دون المصدرية الزمانية، فيكون مفعولا لقوله(عليه السلام) (فأتوا)، فالمراد إذا أمرتكم بمركب ذي أجزاء فأتوا ما تستطيعونه منه، لا فأتوا به مدة استطاعتكم. إلا أن مورد الرواية- كما في المتن- لا يلائم المركب من أجزاء، كما أنه أجنبي عن الأمر بالعام الذي له أفراد. بل يلائم الكلي الذي يصدق على الأفراد، و قد عرفت عدم ملائمة التبعيض له. فالتحقيق: أن كلمة (من) ليست للتبعيض بعنوانه حتى لا يلائم الكلي، بل لمجرد اقتطاع مدخولها عن متعلقه، و إن كان يوافق التبعيض أحيانا. و من الواضح أن الفرد متشعّب من الكلي، و أن الكلي الذي ينطبق على ما يستطاع و ما لا يستطاع، فما يستطاع منه مقتطع من مثله- و حينئذ- لا يتعين إرادة المركب، و المتقين بحسب مورد الرواية هو الكلي الذي يلائمه لفظ (الشيء) و كلمة (من) و كون (ما) بمعنى الموصول، لا بمعنى المصدرية الزمانية، فتدبر جيّدا.

[10] عوائد الأيام في بيان قواعد الأحكام، ص: 262 و 263: و أما الثاني، فنقول: أما الحديث الأول فيحتمل وجوها أربعة:أحدها: أن تكون لفظة «من» في قوله: «منه» للتبعيض، و يكون «منه» مفعولا لقوله: «فأتوا» و يكون قوله: «ما استطعتم» بدلا لبعضه، و يكون المعنى: فأتوا بعضه، البعض الذي استطعتم.و الثاني: أن تكون «من» تبعيضية أيضا، و يكون المفعول قوله: «ما استطعتم» و يكون المعنى: فأتوا ما استطعتم حال كونه بعضه. و الثالث: أن تكون لفظة «من» مرادفة للباء، فإنه من معانيها المشهورة، و قد ذكره الجوهري و ابن هشام و غيرهما، و تكون لفظة «ما» مصدرية زمانية، كما قالوا في قوله سبحانه فَاتَّقُوا اللّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ و يكون المعنى: فأتوا به ما دامت استطاعتكم.و الرابع: أن تكون لفظة «من» بيانية، إما بيانا للمأتي، كما قاله ابن هشام في قوله سبحانه يُحَلَّوْنَ فِيها مِنْ أَساوِرَ حيث جعل لفظة «من» بيانية لما يحلى به، و تكون «ما» مصدرية زمانية أيضا، أو بيانا للموصول، و يكون المعنى:فأتوا ما استطعتم منه بعضا أو كلا.